

## بازی تسلط بر جهان

**شرق**؛ دوران پرتلاطم و پرآشوب اواخر قاجار باعث شده بود که بخشی از روشنفکران و بخش‌هایی از جامعه در پی برقراری نظامی مسلط باشند و رضاشاه در چنین بستری به قدرت رسید. او که در آغاز سربازی ساده بود، به‌تدریج ارتقای درجه پیدا کرد و به فرماندهی قزاق‌های ایرانی رسید. رضاخا در کودتایی که به همراهی سید ضیاءالدین طباطبایی انجام شد، در سحرگاه سوم اسفند ۱۲۹۹ نیروهایش را به تهران آورد و دولت را سرنگون کرد. او و تبعیدش از ایران به نوعی پایان دوره‌ای خاص از تاریخ معاصر ایران بود. دوره‌ای که با احمدشاه قاجار ایران را به مقصد اروپا ترک کرد، رضاشاه خود را شاه خواند و خاندان سلطنتی جدیدی پایه گذاشت. رضاشاه تا شهریور ۱۳۲۰ در قدرت باقی ماند و پایان حکومت او و تبعیدش از ایران به نوعی پایان دوره‌ای خاص از تاریخ معاصر ایران بود. دوره‌ای که با خواست نظم متمرکز و آمرانه آغاز شده بود و هرچه گذشت روشن شد که این نظم چیزی جز استبداد و سرکوب آزادی‌های برآمده از نهضت مشروطه نیست. درباره به‌قدرت‌رسیدن رضاشاه و پایان قدرت او آثار زیادی منتشر شده که یکی از آنها پژوهش ریچارد ا. استوارت در کتابی با عنوان «در آخرین روزهای رضاشاه» است که با ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی

و کاوه بیات توسط نشر نو منتشر شده است. نویسنده کتاب سرگرد نیروی دریایی آمریکا و کارشناس مسائل اطلاعاتی و مخابرات است. او در سال ۱۹۷۳ از آکادمی نیروی دریایی فارغ‌التحصیل شده و سپس در دانشگاه جورج‌تاون ادامه تحصیل داده است.

استوارت در این کتاب زمینه‌ها و علل و عوامل اشغال ایران توسط متفقین در دوران جنگ جهانی دوم را بررسی کرده است. درواقع کتاب وقایع خلع رضاشاه از سلطنت و سقوط او را، از منظر مناسبات بین‌الملل و رابطه انگلیس و شوروی و آلمان نازی و روابط خارجی ایران در روزهای منتهی به سقوط حکومت رضاشاه و اشغال ایران توسط متفقین، روایت و بررسی و تحلیل می‌کند. استوارت در این کتاب نخست پیش‌زمینه‌ای از رقابت میان روسیه و انگلستان بر سر آب‌های خلیج فارس به دست می‌دهد و سپس نشان می‌دهد که این رقابت و مناسبات روسیه و انگلیس، بعد از به‌قدرت‌رسیدن هیتلر در آلمان و وقوع جنگ جهانی دومی چه وضعیت و سرنوشتی پیدا کرد و این دو کشور تحت تأثیر چه نگرانی‌هایی رقابت خود را به حالت تعلیق درآوردند و به این نتیجه رسیدند که برای مقابله با آلمان نازی و مقاومت در برابر آن، ایران را اشغال کنند.

کتاب در فصل اول به برخی اصلاحات آغازین دوره رضاشاه پرداخته است. برخلاف این تصور جعلی که می‌گویند رضاشاه وطن‌پرستی بود که تنها در فکر پیشرفت وطن بود، موارد متعددی وجود دارد که می‌گوید قدرت شخصی در اولویت او بوده است. دولت ایران در سال‌های ابتدایی دهه ۱۹۲۰ گروهی از مستشاران مالی آمریکایی را که تحت سرپرستی آرتور میلیسیو قرار داشتند برای اصلاح و تجدید سازمان تشکیلات مالی ایران دعوت کرد. هدف دولت ایران از این کار اصلاح وضعیت مالی و در پی جلب سرمایه‌گذاری و علایق صنعتی آمریکا در کشور بود تا از این طریق وابستگی ایران به انگلستان و شوروی کاهش یابد. هیئت تحت سرپرستی میلیسیو دست به اقداماتی می‌زند اما خیلی زود روند اصلاحات متوقف می‌شود و دلیل آن هم کسی جز خود رضاشاه نیست. استوارت نوشته: «ولی طولی نکشید که نظر مساعد رضاشاه از آمریکایی‌ها برگشت و تلاش‌های اصلاح‌گرانه میلیسیو با مقاومت جدی محافل صاحب قدرت و تمویل ایران روبه‌رو شد. در این‌میان به‌ویژه تلاش‌های او برای خاتمه‌دادن به فساد مالی حاکم بر ارتش ایران با مخالفت و رویارویی خود شاه روبه‌رو شد که شخصاً در عواید و مداخل امرای لشکری

## به مناسبت اول ماه می: در ستایش کار نکردن

در آن شرحی کلی درباره ارتباط‌های میان تولید، کار و مالکیت به دست داده شده است. ایگلتون می‌گوید اگر بخواهیم اخلاق مارکس را توصیف کنیم باید آن را اخلاق زیبایی‌شناختی بنامیم؛ چراکه زیبایی‌شناسی آن شکلی از کردار انسانی است که به هیچ توجیه «فایده‌اندیشان‌های» نیاز ندارد، بلکه هدف‌ها و بنیادها و دلیل‌های اساسی خود را فراهم می‌آورد؛ این اخلاق عبارت است از نوعی به‌کارگیری توان‌مندی خودواقعیت‌بخشی برای خاطر خود آن؛ و در نظر مارکس سوسیالیسم دقیقاً حرکتی عملی برای فراهم‌آوردن وضعیتی است که در آن چنین چیزی در دسترس بیشترین افراد ممکن باشد. از این‌رو او می‌گوید هرچا هنر باشد، انسانیت هم آنجا است.

ایگلتون سپس به سراخ آینده‌ای که مدنظر مارکس است می‌رود. آینده‌ای که در آن جامعه به‌گونه‌ای سازمان‌یافته که کار تا حد مقذور به‌صورت خودکار درآمده باشد، یعنی به شکلی که انسان‌ها، هم سرمایه‌داران و هم کارگران، دیگر به ابزار‌های صرف تولید فروکاسته نشوند بلکه این امکان را داشته باشند که شخصیت‌های خود را به‌صورت تام و تمام پرورش دهند. برای رسیدن به «شکوفایی همگانی» مارکس از کوتاه‌کردن مدت روز کاری می‌گوید: «آزادی در زمینه کار تنها می‌تواند مبتنی بر انسان اجتماعی شده و تولیدکنندگان متحدی باشند که دادوستد خود را با طبیعت به نحو عقلانی تنظیم می‌کنند؛ و این مقصود را با صرف کمترین توش و توان و تحت شرایطی انجام می‌دهند که بیشترین تناسب و شایستگی را با سرشت انسانی داشته باشند. اما با این همه، کار همچنان قلمروی از ضرورت برجای می‌ماند. در فراسوی کار، آن بالذکی توانمندی آدمی آغاز می‌شود که هدفی در خود، و قلمرو راستین آزادی است، که با این‌همه فقط می‌تواند به مدد این قلمرو ضرورت به‌عنوان شالوده خود شکوفا گردد. کوتاه‌کردن مدت روز کاری پیش‌شرط اساسی آن است.

ایگلتون این موضوع را به‌گونه‌ای دیگر هم طرح می‌کند و می‌گوید مارکس می‌خواهد ارزش کاربردی انسان‌ها را از قید بردگی ارزش مبادله‌ای رها کند، در نظام اجتماعی که با محوریت قواعد بازار و پول شکل گرفته، انسان‌ها لا به‌موجودات انتزاعی قابل مبادله بدل می‌شوند و درواقع، کارگران به شکل کالا درمی‌آیند و برای بقا مجبورند نیروی کار خود را به کسی که بیشترین بها را می‌دهد بفرروشند. در طرف مقابل، برای خریدار نیروی کار هم اهمیتی ندارد که چه چیزی تولید می‌کند و مهم این است که آنچه تولید می‌شود سود داشته باشد. ایگلتون می‌گوید آنچه در قلمرو اقتصادی حاکم است، در قلمرو سیاسی نیز وجود دارد به این معنا که دولت بورژوازی زمانی که پای انتخابات در میان باشد شهروندانش را به‌صورت انتزاعی برابر قلمداد می‌کند اما این کار را به شیوه‌ای انجام می‌دهد که نابرابری‌های اجتماعی خاص‌شان را منکوب و پنهان می‌سازد. ایگلتون در مقابل این مدل دموکراسی، از دموکراسی سوسیالیستی می‌گوید که در آن شکاف میان شکل سیاسی و محتوای اجتماعی از میان رفته است، به صورتی که حضور افراد در دولت سیاسی، به عنوان شهروندی مشارکت‌کننده، به معنای حضور به عنوان افراد واقعی است.

همچنین وقتی تولید برای استفاده جایگزین تولید برای سود شود، کارگران و به‌طور کلی انسان کالارزایی می‌شود و از منطق انتزاعی و فایده‌باور رها می‌شود، به باور ایگلتون، انسان‌شناسی سیاسی مارکس از مفهومی بسیار گسترده از کار مایه می‌گیرد، از مفهوم تن انسان به منزله سرچشمه زندگی اجتماعی. همچنین برداشت مارکس از تولید نیز محدود به تولید اقتصادی نیست، او اتفاقاً معتقد است که از فقر معنوی سرمایه‌داری است که تولید تنها در معنای اقتصادی‌اش به ذهن متبادر می‌شود. به اعتقاد مارکس، تولید «مفهومی سخت فراخ است و معادل خودتحقق‌بخشی به شمار می‌آید؛ و تا این حدود، لذت‌بردن از یک هلو یا خشنودی از یک کورت‌ت رخی همان اندازه جنبه‌هایی از خودتحقق‌بخشی ما به شمار می‌آید که ساختن سدها یا تولید سریع و بی‌دربی جوپرختی».

### برگ‌برگ

برای الیی معاصر برجسته کرده است. در یک جامعه نابرابر، برخی هستند که دلشان می‌خواهد به موفقیت اخلاقاً توجیه‌پذیرشان، باور قلبی داشته باشند اما سندل این نوع موفقیت را نه ثمره استعداد و سخت‌کوشی بلکه محصول نابرابری و تبعیض تلقی می‌کند. برای غلبه بر این وضعیت، سندل به رؤیایی ملی می‌اندیشد، رؤیای نظمی اجتماعی که در آن هر مرد و زنی در آن بتوانند فارغ از طبقه اجتماعی یا شرایط زاده‌شدنش، به بهترین جایگاهی که در توانش است برسند و از سوی سایرین به‌خاطر هر آنچه هست به رسمیت شناخته شود (ص ۳۲۸).

سندل با زبانی انتقادی تلاش دارد نقدی درونی بر سرمایه‌داری معاصر وارد کند که مستمراً شایستگی را تبلیغ می‌کند؛ بنابراین او با نشان‌دادن سوبه‌های تاریک و مطلق شایسته‌سالاری، موفقیت این نوع تبلیغات اغواکننده را به چالش می‌کشد. چنان‌که بیان شد، سندل متفکری اجتماع‌گراست و از اهداف و مقاصد مشترک ما انسان‌ها صحبت می‌کند اما و معتقد است که در طول چهار دهه گذشته، جهانی‌سازی بازاری و تلقی شایسته‌سالارانه از موفقیت، پیوندهای اخلاقی را از هم گسسته است. در مخالفت با شایسته‌سالاری، سندل از عدالت صحبت می‌کند و مدعی است که امروزه ما برابری شرایط چندانی نداریم، عده‌ای بالا می‌روند و عده‌ای هم توان بالارفتن ندارند. سندل این نوع بالارفتن را به خصایص شخصی افراد مانند تیزهوشی نسبت نمی‌دهد، بلکه آن را محصول نابرابری می‌داند. معضلی برآمده از چهار دهه جهانی‌سازی بازار محور که نابرابری درآمدها و ثروت را در جوامع

حقیقتاً به نفع هیچ‌کس نیست. سندل معتقد است که اگر ما بخواهیم به نفع خود زندگی کنیم، باید باورمان را از ایده‌های فاسد و نادرستی‌ها پاک کنیم.

در این مقاله سعی شده است تا با نگاهی به فلسفه سندل و دیدگاه‌های وی، به این سؤال پاسخ داده شود: چرا ما به جای تکیه بر توانمندی فرد، به نفع خود به نفع خود زندگی می‌کنیم؟

در جهان امروز، به نفع خود به نفع خود زندگی می‌کنیم. هر چه در توان داریم، به نفع خود خرج می‌کنیم. سندل معتقد است که این نگاه، اگرچه برای همه انسان‌ها نافع است، اما در صورتی که منجر به بی‌عدالتی شود، نفعی برای هیچ‌کس ندارد. سندل معتقد است که ما باید به نفع خود، به نفع خود زندگی نکنیم. ما باید به نفع دیگران، به نفع دیگران زندگی کنیم. سندل معتقد است که ما باید به نفع خود، به نفع خود زندگی نکنیم. ما باید به نفع دیگران، به نفع دیگران زندگی کنیم. سندل معتقد است که ما باید به نفع خود، به نفع خود زندگی نکنیم. ما باید به نفع دیگران، به نفع دیگران زندگی کنیم. سندل معتقد است که ما باید به نفع خود، به نفع خود زندگی نکنیم. ما باید به نفع دیگران، به نفع دیگران زندگی کنیم.

### مطالعه انتقادی پروست

شرق: «تابستانی با پروست» عنوان کتابی است از ماتپاس چوکه که به‌تازگی با ترجمه ناصر غیائی در نشر نو منتشر شده است. از ماتپاس چوکه پیش‌ازین، رمانی با عنوان «ابرها بزرگ بودند و سفید بودند و در گذر» با ترجمه غیائی به چاپ رسیده بود و درواقع این رمان اولین اثری بود که از این نویسنده به فارسی منتشر می‌شد. ماتپاس چوکه، نویسنده آلمانی‌زبان سونیسی است که جز داستان‌نویسی، دستی هم در تئاتر و سینما دارد. او تحصیلاتش را در رشته تئاتر گذرانده و بعد از آن با پتر تسادک، کارگردان مشهور تئاتر آلمان، همکاری‌هایی در تئاتر شهر بوخوم داشته است. چوکه از سال ۱۹۸۰ به‌عنوان نویسنده و فیلم‌ساز ساکن برلین است و ماجرای رمان «ابرها» نیز در برلین می‌گذرد. او تاکنون یازده رمان و مجموعه داستان و هشت نمایش‌نامه نوشته و سه فیلم نیز ساخته است. «تابستانی با پروست» آن طوره که عنوانش هم برمی‌آید، روایت مواجهه چوکه با شاهکار مارسل پروست است. آن طوره که در توضیحات کتاب آمده، این کتاب را می‌توان نگاهی طنزآمیز و نبردی صدصفحه‌ای با جهانی پنج هزار صفحه‌ای دانست؛ با «در جست‌وجوی زمان از دست رفته» مارسل پروست؛ یک سو غولی ادبی ایستاده است با مدال‌های افتخار و هزاران ستایش‌نامه در طی یک قرن و یک سو نویسنده‌ای معاصر با سلاح و زرهی از طنز و جسارت. سرنوشت این نبرد چندان مهم نیست، مهم شاید بی‌بروایی نویسنده/خواننده باشد در نوشتن حرف‌هایی که یک قرن کمتر کسی بر زبان آورده است. در این کتاب قدم‌قدم با فراز و فرود و مطالعه انتقادی رمانی همراه می‌شویم که مشهور است بسیار بیش از آنکه خوانده شده باشد. درباره‌اش حرف زده‌اند. چوکه روایتش از خواندن اثر پروست را از همان لحظه آغاز شروع کرده است.

ترجمه قبلی غیائی از چوکه یعنی رمان «ابرها…»، روایتی است از زندگی مردی با نام رمان که ساکن برلین است و زندگی‌اش خلاصه شده در «چیزهای کوچک روزمره». تاب‌آوردن ملال و کسالت روزهای یکنواخت، دشوارترین مسئله زندگی رمان است و این البته نه‌فقط مشکل او بلکه به طور کلی مسئله جمعی آدم‌های این داستان است. زندگی و روابط رمان با مرگ احاطه شده است. هم مادر و هم دوست رمان از او می‌خواهند که رمان آنها را بکشد و درواقع از شر این زندگی یکنواخت خلاص‌شان کند. البته اوضاع رمان هم نه‌فقط تعریفی ندارد؛ بلکه درست شبیه دیگر آدم‌های داستان است؛ با این تفاوت که او از اطرافیانش می‌خواهد که این زندگی را تحمل کنند تا ته بکشند و تمام شود. ماتپاس چوکه با توصیف دقیق و وسواس‌گونه جزئیات این زندگی ملال‌آور، «چیزهای کوچک روزمره» را به وحشتی بزرگ بدل کرده که تصورش هم عذاب‌آور است. او در رمانش با طنز تلخ وضعیعت جهان معاصر را نقد کرده و بی‌معنایی درونی آن را عیان کرده است. همان طوره که گفته شد، رمان هم گرچه حال و روز بهتری از اطرافیانش ندارد و زندگی برای او هم فاقد معنا شده؛ اما مدام سعی می‌کند ذهن آنها را منحرف کند و میل به مرگ را در آنها ضعیف کند. موقعیتی که رمان در آن گیر کرده، شاید غیرواقعی به نظر برسد؛ اما شیوه‌ای که چوکه برای روایت داستان انتخاب کرده، ویژگی‌هایی دارد که این موقعیت را کاملاً باورپذیر و واقعی نشان می‌دهد. ثنر بی‌تفاوت روایت و توصیف دقیق جزئیات زندگی روزمره باعث شده تا همه چیز در کنار هم واقعیتی از زندگی به نظر آیند. در روایت چوکه، همه چیز در بی‌معنایی زندگی روزمره خلاصه شده است.

در بخشی از «تابستانی با پروست» می‌خوانیم: «من می‌دانم که هر نویسنده چقدر خون به قلب من راوی‌اش می‌رساند. می‌دانم مارسل پروست چقدر باید به مارسل راوی‌اش نزدیک باشد تا بتواند این کتاب را بنویسد. می‌دانم چه مشقتی می‌طلبد ترجمه خود به ادبیات و آدم در مقام نویسنده چه مسئولیتی بر گردن دارد، در قبال منی که عیان می‌کند. می‌دانم خواننده از طریق کتاب‌هایم چقدر بیشتر از آنچه من به خیال خویش برایش عیان کرده‌ام، از من می‌داند. می‌دانم چقدر مشروع است به دلیل ادبیاتم مرا متهم کنند که این یا آن طور هستم، چون می‌شود این یا آن‌طور بودن را بین سطور کتاب‌هایم خواند. می‌دانم چه توجه دقیقی دارم به اینکه به آن چیزهایی نور نتابانم که مایل نیستم کسی از جودشان در من بآخبر بشود. و این را هم می‌دانم که با تمام این احوال بر آنها نور تابانده می‌شود».

<div><div><span><span> </span></span><span> </span>تابستانی با پروست</div><div><div><span><span> </span></span><span> </span>ماتپاس چوکه</div><div><div><span><span> </span></span><span> </span>ترجمه ناصر غیائی</div><div><div><span><span> </span></span><span> </span>نشر نو</div></div></div></div></div>
--

<div><div><span><span> </span></span><span> </span>تابستانی با پروست</div><div><div><span><span> </span></span><span> </span>ماتپاس چوکه</div><div><div><span><span> </span></span><span> </span>ترجمه ناصر غیائی</div><div><div><span><span> </span></span><span> </span>نشر نو</div></div></div></div></div>	<div><div><span><span> </span></span><span> </span>تابستانی با پروست</div><div><div><span><span> </span></span><span> </span>ماتپاس چوکه</div><div><div><span><span> </span></span><span> </span>ترجمه ناصر غیائی</div><div><div><span><span> </span></span><span> </span>نشر نو</div></div></div></div></div>
--	--

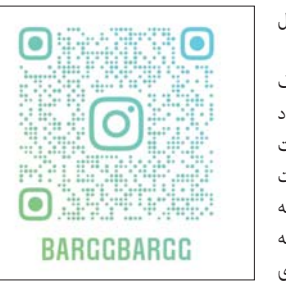
استبداد شایستگی است که ما را به سوی یک زندگی / خیر عمومی کمتر خصمانه و بیشتر بخشنده رهنمون می‌سازد (ص ۲۳۱).

از نظر سندل کنیزش شایسته‌سالارانه، وابستگی و احساس بدھکاری و دین‌ما به دیگران را از بین برده است و ما را در بحبوحه گردبادی از خشم قرار داده است. برای اینکه بتوانیم وابستگی خودمان را به رسمیت بشناسیم، لازم است پیوندهای اجتماعی را که عصر شایستگی از هم گسسته است، دوباره به هم گره بزنیم (ص ۳۲۴).

درنهایت، سندل اگرچه آسیب‌شناس نظام سرمایه‌داری و لیبرال است اما بصیرت‌های روشنی‌بخشی را بیش‌روی ما ایرانیان قرار می‌دهد. او به ما نشان می‌دهد که ترقی و تحرک اجتماعی لزوماً به رهایی از فقر بستگی ندارد، بلکه به دست‌رسی برابر به تحصیلات، آموزش و مراقبت‌های بهداشتی بستگی دارد. بدون شک طرح چنین مباحثی توسط او می‌تواند در جامعه امروز ما که با انبوهی از بحران‌ها در حوزه برابری و نابرابری مواجه است، راهگشا باشد.

کتاب استبداد شایستگی: چه بر سر خیر عمومی آمده است؟ اثر مایکل سندل با ترجمه صبا نوروزی در سال ۱۴۰۰ توسط نگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه در ۳۹۱ صفحه در قطع رقعی منتشر شده است.

برای خرید کتاب و معرفی مسبوط کتاب‌ها به صفحه اینستاگرام برگ‌برگ مراجعه کنید. با اسکن بارکد زیر به برگ‌برگ بپیونید.

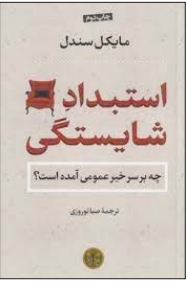


## چه بر سر خیر عمومی آمده‌است؟ معرفی کتاب استبداد شایستگی

#### مختار نوری

کتاب استبداد شایستگی (The tyranny of merit: what’s be-) اثر مایکل سندل دقیقاً در هنگامه بحران عالم‌گیر کووید ۱۹ و در سال ۲۰۲۰ انتشار یافته است. البته نه اثر تافه‌های جدایافته از منظومه فکری سندل و دغدغه‌های او در برجسب فکری گریزان است اما در زمره متفکران برجسته این نحله قرار می‌گیرد. زیرا بررسی نسبت فرد و جامعه از یک سو و عدالت و کسترش آن در جوامع لیبرال معاصر از سوی دیگر مهم‌ترین دغدغه‌های فکری او به‌شمار می‌آیند.

بنابراین، سندل استبداد شایستگی را در پرتو پروژه عدالت‌طلبانه خود وارسی کرده و دغدغه او فلسفه سیاسی در دانشگاه هاروارد است. او اگرچه مانند دیگر جماعت‌گرایان / اجتماع‌گرایان از این برجسب فکری گریزان است اما در زمره متفکران برجسته این نحله قرار می‌گیرد. زیرا بررسی نسبت فرد و جامعه از یک سو و عدالت و کسترش آن در جوامع لیبرال معاصر از سوی دیگر مهم‌ترین دغدغه‌های فکری او به‌شمار می‌آیند.



کارگران در راه خانه، اثرآرژان سوزک

جوان و نورسته‌ای از دل خاک است؟ سیمون در بانک هم دوام نمی‌آورد و یک روز تصمیم می‌گیرد کارش را ترک کند. به مدیر بانک می‌گوید در میان کارمندان و آدم‌های مغفلوکی که زیردست او کار می‌کنند، چه بسایراند آدم‌هایی که می‌خواهند به انسان‌هایی کارا، تاثیرگذار و درخور توجه و احترام بدل شوند اما در نظم مسلطی که در آن کار در اختیار و تحت سلطه پول و سرمایه‌است چنین چیزی ممکن نیست. مسئله سمون تانر، مسئله کار در جهان سرمایه‌داری است که مورد توجه مارکس بوده است. مارکس معتقد بود که ما زمانی آزاد می‌شویم که بدون ضرورت انگیزه جسمانی تولید کنیم؛ «تنها هنگامی که فرد انسان، شهروند انتزاعی را دوباره به‌ خود بازگرداند، و به‌عنوان فرد انسان، در زندگی روزانه خود، کار فردی و روابط فردی‌اش را به‌صورت وجود نوعی درآورد، تنها هنگامی که انسان نیروهای خاص خود را همچون نیروی اجتماعی بارشناسد، و سازمان دهد، به نحوی که نیروی اجتماعی دیگر به‌صورت نیروی سیاسی از او جدا نباشد، تنها آن هنگام است که رهایی بشر کامل خواهد شد».

تری ایگلتون در کتاب کم‌جمعی که در واقع سیزدهمین کتاب از مجموعه بیست‌وچهارجلدی «فیلیسوفان بزرگ» انتشارات راتلج است، به‌طورخاص بر روی آزادی از کار به قصد ضرورت جسمانی تاکید کرده است. اکبر معصومی‌بیگی که کتاب را به فارسی ترجمه کرده، در مقدمه کوتاهش نوشته که آزادی مستلزم خلاص شدن از کار تجاری است. کتاب ایگلتون اگرچه کم‌حجم و مختصر است اما